

دوستان ما را در این راه یاری کنید
 و در این راه ما را یاری کنید
 و در این راه ما را یاری کنید
 و در این راه ما را یاری کنید

بسیار است که در این راه
 بسیار است که در این راه
 بسیار است که در این راه
 بسیار است که در این راه

و در این راه ما را یاری کنید
 و در این راه ما را یاری کنید
 و در این راه ما را یاری کنید
 و در این راه ما را یاری کنید

الحمد لله الذي هدانا لهذا
 الذي كنا لنهتدي لہ
 الا بالهدى

الحمد لله الذي هدانا لهذا
 الذي كنا لنهتدي لہ
 الا بالهدى

و در این راه ما را یاری کنید
 و در این راه ما را یاری کنید
 و در این راه ما را یاری کنید
 و در این راه ما را یاری کنید

و در این راه ما را یاری کنید
 و در این راه ما را یاری کنید
 و در این راه ما را یاری کنید
 و در این راه ما را یاری کنید

و در این راه ما را یاری کنید
 و در این راه ما را یاری کنید
 و در این راه ما را یاری کنید
 و در این راه ما را یاری کنید

و در این راه ما را یاری کنید
 و در این راه ما را یاری کنید
 و در این راه ما را یاری کنید
 و در این راه ما را یاری کنید

و در این راه ما را یاری کنید
 و در این راه ما را یاری کنید
 و در این راه ما را یاری کنید
 و در این راه ما را یاری کنید

البشعوات من النساء والذین یرکب زنا ویاوگان گلشن شباب
 خار خار بچیدن از چمن نازک و نهج دل مر سید علی اخصوص عشق را
 که خلف الصدق جنون است و آن وان که عشق را غفوان جوان
 بود و آن نوبهار چهره از اشک رخسار غوازی بجای سبزه خطا عبا خاطر
 از رویش اشکار و در عین نشو و نما چون بید مجنون ترقی حکم کز قضا
 بعد بلوغ رسیده بتبر خواب بی خوابی از رنگ میری گسای خیالی
 شک بسا و کفر و شان کر و سیکم خجای و اذ ابکم لا طفال
 منکم الحکم فلیستاد نفا همنوی افان اه کجوت خانه و لما
 البرکات و الامون علی النسل و یاش و اوطاطه نظاره را قدر روان
 اشک و دامن نیت خبر و آنکه عوی به صاند و این آتش یاقوت
 بیقراری را باب گوهر ندان خندان عیش و نشاند پس از مدتی
 مشاطه نظاره را که چون آهشتان گرم می میکرد و نذر شسته عقد
 گوهر بر سر زجای نمی آوزد بر سر کوی که پیش طاقش از
 محراب بروست گذر متاع و بودای و انو البکم من ابو آبها
 و در تیره در حلقه زاده و در واز ۱۲

الشَّهَوَاتِ مِنَ النَّسَاءِ وَالْبَنَاتِ بِرُكْ زَوْجِهَا وَكَانَ لَكُلِّ شَبَابٍ
 خَازِنًا يَحْيِيهِنَّ رُحْمًا نَازِكًا وَنَجْوَى لَمْ يَسْجُدْ عَلَى خُصُوفِ عِشْقٍ
 كَيْفَ الصِّدِّيقِ جَنُونَ سَتِ لِحُورٍ وَالْأَكْثَرُ عِشْقُ رَاغِبُونَ جَوَانِ
 بُوْدُورَانِ نُوْبَهَارِ عِجْرَه زَا شَكَابِ رُغْوَانِ بَجَايِ سَبْرَه خُطَابِ خَاطِرِ
 اَز رُوشِ أَشْكَارِ وَدُرِّ عَيْنِ نَشُو و نَاجِمْ بِيَرِ مَجْنُونِ بَرَقِ مَكُونِ كَرَقَا
 سَجْدِ بُلُوغِ غَرِيبَه بَتَرِ خَوَانِ بِي خَوَالِ اَز رَنَگِ مِيزِ گِلَا مِی خِیَالِ
 رُشْكَ بَسَا و کَلْفِ رُوشَانِ کَر و سِی فُجَوای وَاِذَا الْبَلَاءُ لَاطْفَالِ
 مِنْكُمْ الْحُكْمُ فَلَيْسَتْ اِذَا لُفَا هِنُوعِ اِذْوَ اَهْ جَلُوتِ حَانِدِ لَهَا
 بَرُوْدِ بُوای کِذْ خَالِی و بُوَسْ مَادِی دُرِّ شِ قَبَادِ و مَحَلِّ شَوْقِ دُرِّ
 اَلْجَالِ قُوَامُوْنِ عَلَی الْفِئْسَلِ بِاِوْشِ اَوْطَاطِ نَظَارَه رَا نَقْدِ رَوَانِ
 اَسْبَکِ و اَمِنْ نَحِیْتِ بَر و اَنَکِه عَرُوسِ بَهْمَانِ و اَبْنِ اَلنَّشِ یَا قُوْتِ
 بِتَهَارِی رَا بَابِ کُوْبَرِ نَدَانِ خَنْدَانِ عِشْرِ و نَشَانِ پَسِ اَز مَدَنِ
 مَشَاطَه نَظَارَه رَا کِی چُونِ آهْ مَشْتَا قَانِ کَر مِی مِکِرْدِ و نَزْدِ شَهْدِ مَقْدِ
 کُوْبَرِ بَرِ کُجَرِ سَرِ زَبَانِ بَی نَحِی آوَرِ دِرِ سِرِ کُوِی سِ کِی پَشِ طَافَشِ اَز
 مَحْرَابِ بَرِوَسْتِ کِزْدِ مَشَا و بُوای وَاَتُوْا الْبَنَاتِ اَبُوْ آبِ سَهَا
 و دُرِّ مِیْدِ دِکَا زَرَاهِ و دِرِ مَازِ اَهْ

سکس گزیده که در آتش شوق حسن جیان دل گرفته که دل کار
و کار دوست و دوست بچاک زدن گریان فتنه چندین شو عشاق
تعلق خسته شیرین آق و گرفتاری مبتون بلی حجاز و میان محمود و یاز
ماز و نیا ز شعبه است از کار او و صغیر بیل نور و رومی حصار سر گلزار

که غوغا و عورت عجم و شورش مخالف و موافق انداخته اگرست پیری گشته
است از آنکه از آرا و وسوسه که از غمزد و فراق در شماره است که از آتش شوق
روسته و طوق قمری در بندگی سروا را و حلقه است که از بچوم غم و غم
بسته ترین که پروانه را از سرش تکی و نسیمی سیده پروانه دارد که در هوا
شمع شمع شمعش سپاس شعله که میزدیمین که از آفتاب شوق بر
او پرتوی دیده در میدان محبت ترسار و تیغ آفتاب که در میان
که چنین و اما دی باین خواش قدم در وادی خواشکاری ارباب نشسته
قبول کن که نسبت خوب است خدا است آرو ملاحظت با تو این سخن
شور بردشت که این گفتگوی بجزیه اگر از روی جدیت خور از بختین
و اگر طریق نهل است که گو و ما شکست بخت مکن که گفته اند الهزل
فی الکلام کالمی فی الطعام بجان آمدن و خیال نک و آرو

صاحب این کتاب است
که در این کتاب است

نور

سکس گزیده که در آتش شوق حسن جیان دل گرفته که دل کار
و کار دوست و دوست بچاک زدن گریان فتنه چندین شو عشاق
تعلق خسته شیرین آق و گرفتاری مبتون بلی حجاز و میان محمود و یاز
ماز و نیا ز شعبه است از کار او و صغیر بیل نور و رومی حصار سر گلزار
که غوغا و عورت عجم و شورش مخالف و موافق انداخته اگرست پیری گشته
است از آنکه از آرا و وسوسه که از غمزد و فراق در شماره است که از آتش شوق
روسته و طوق قمری در بندگی سروا را و حلقه است که از بچوم غم و غم
بسته ترین که پروانه را از سرش تکی و نسیمی سیده پروانه دارد که در هوا
شمع شمع شمعش سپاس شعله که میزدیمین که از آفتاب شوق بر
او پرتوی دیده در میدان محبت ترسار و تیغ آفتاب که در میان
که چنین و اما دی باین خواش قدم در وادی خواشکاری ارباب نشسته
قبول کن که نسبت خوب است خدا است آرو ملاحظت با تو این سخن
شور بردشت که این گفتگوی بجزیه اگر از روی جدیت خور از بختین
و اگر طریق نهل است که گو و ما شکست بخت مکن که گفته اند الهزل
فی الکلام کالمی فی الطعام بجان آمدن و خیال نک و آرو

سکس گزیده که در آتش شوق حسن جیان دل گرفته که دل کار
و کار دوست و دوست بچاک زدن گریان فتنه چندین شو عشاق
تعلق خسته شیرین آق و گرفتاری مبتون بلی حجاز و میان محمود و یاز
ماز و نیا ز شعبه است از کار او و صغیر بیل نور و رومی حصار سر گلزار
که غوغا و عورت عجم و شورش مخالف و موافق انداخته اگرست پیری گشته
است از آنکه از آرا و وسوسه که از غمزد و فراق در شماره است که از آتش شوق
روسته و طوق قمری در بندگی سروا را و حلقه است که از بچوم غم و غم
بسته ترین که پروانه را از سرش تکی و نسیمی سیده پروانه دارد که در هوا
شمع شمع شمعش سپاس شعله که میزدیمین که از آفتاب شوق بر
او پرتوی دیده در میدان محبت ترسار و تیغ آفتاب که در میان
که چنین و اما دی باین خواش قدم در وادی خواشکاری ارباب نشسته
قبول کن که نسبت خوب است خدا است آرو ملاحظت با تو این سخن
شور بردشت که این گفتگوی بجزیه اگر از روی جدیت خور از بختین
و اگر طریق نهل است که گو و ما شکست بخت مکن که گفته اند الهزل
فی الکلام کالمی فی الطعام بجان آمدن و خیال نک و آرو

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

فلا تفرحوا به يومئذ
فلا تفرحوا به يومئذ
فلا تفرحوا به يومئذ
فلا تفرحوا به يومئذ
فلا تفرحوا به يومئذ
فلا تفرحوا به يومئذ
فلا تفرحوا به يومئذ
فلا تفرحوا به يومئذ
فلا تفرحوا به يومئذ
فلا تفرحوا به يومئذ

نظاره چون بچیدی بجدی که ندارم چاره بپایه سحر از شکست
استحاره نظاره بزیاری که تبارت گفت بعیت هر چه عشق راه بجز
از گریه چاره نیست و کار خیر حاجت هیچ استخاریست بجز حال اقبال
کشتانی است شلی خاطر سپاره دل که همه سوره اخلاص است حاضر
تکذیب که الله تَعَالَى الْقُلُوبِ الْقَصَصِ بِرَأْسِهِ بِرَأْسِهِ بِرَأْسِهِ
قال ویدید و بعد شمول صفحات الفت و جلالات حدت بکبر
سبحته علی لیس الریح و یسیدند لاجرم غم چاره مند است بایاب

ایمان نکه آخری چون گل گفت	بجست از جای خود و چشم گشود
غلط می شد ز شوقش باده وید	چو آن ناوید تا می کشد وید
بجای وی طرب که آن خبر و است	ز سر و ستار عقل و عشق بر و است

عشق مانند پند از آتش بقراری بر خاسته آرا بگاه بی آرا می
و وید که می منجم افلاک بلند خیالی و سطرلاب خاطر از انواع آفتاب باز
نمای حسن گرفته ساعته سحر باید و چون تقویم تقدیر بلیقها
آه نشانی فی احسن تقویم بینه نظر که ظاهر تمام و قوسی است
و شتری صیاد افتاد و غره هر چو بگی و فرزندگی قرار گرفت

نظاره چون بچیدی بجدی که ندارم چاره بپایه سحر از شکست
استحاره نظاره بزیاری که تبارت گفت بعیت هر چه عشق راه بجز
از گریه چاره نیست و کار خیر حاجت هیچ استخاریست بجز حال اقبال
کشتانی است شلی خاطر سپاره دل که همه سوره اخلاص است حاضر
تکذیب که الله تَعَالَى الْقُلُوبِ الْقَصَصِ بِرَأْسِهِ بِرَأْسِهِ بِرَأْسِهِ
قال ویدید و بعد شمول صفحات الفت و جلالات حدت بکبر
سبحته علی لیس الریح و یسیدند لاجرم غم چاره مند است بایاب

ایمان نکه آخری چون گل گفت
غلط می شد ز شوقش باده وید
بجای وی طرب که آن خبر و است
بجست از جای خود و چشم گشود
چو آن ناوید تا می کشد وید
ز سر و ستار عقل و عشق بر و است

عشق مانند پند از آتش بقراری بر خاسته آرا بگاه بی آرا می
و وید که می منجم افلاک بلند خیالی و سطرلاب خاطر از انواع آفتاب باز
نمای حسن گرفته ساعته سحر باید و چون تقویم تقدیر بلیقها
آه نشانی فی احسن تقویم بینه نظر که ظاهر تمام و قوسی است
و شتری صیاد افتاد و غره هر چو بگی و فرزندگی قرار گرفت

[illegible]

مجلس شورای ملی
روزنامه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين

وَمِنْ شَرِّ عَشْقٍ جَوْنِ شَدَائِي خُدا	این دور هرگز کن از هم جدا
سج عا شوق دور از جانان ببار	چون کن بیچاره در حران ببار

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين

0211E
10

2343
DUE DATE

1915004

1915004
0211E

ع ٢١٤ ٤٣٤٣ ١٩١٥
ع ٢١٤ ٤٣٤٣ ١٩١٥
ع ٢١٤ ٤٣٤٣ ١٩١٥
ع ٢١٤ ٤٣٤٣ ١٩١٥

No.	Date	No.
-----	------	-----